

تفسیر المیزان ۱۳ آیات ۸۴ تا ۱۲۰ سوره آل عمران

صفحه ۶۱ قرآن

قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَ مَا أُنزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطِ وَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَ عِيسَىٰ وَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (۸۴) وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۸۵)

(قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ عَلَيْنَا) در این جمله به رسول الله ص دستور می‌دهد که بر طبق میثاقی که از او و غیر او گرفته شده، رفتار کند، و از جانب خود و همه مؤمنین از امتش بگوید: (آمَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ عَلَيْنَا ...) و این از جمله شواهدی است که شهادت می‌دهد بر اینکه منظور از میثاق، میثاقی است که از همه انبیا و امتهای ایشان گرفته شده، که به آن اشاره شد.

(وَ مَا أُنزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ ...) نامبردگان در این آیه، انبیای آل ابراهیمند، و این آیه خالی از این اشعار نیست که مراد از اسباط همانا انبیا از ذریه یعقوب و یا از اسباط بنی اسرائیل هستند، مانند: داوود، سلیمان، یونس، ایوب و دیگران.

(وَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ ...) در این جمله، مساله عمومیت می‌یابد، تا شامل آدم و نوح و سایرین نیز بشود و در جمله:

(لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ) همه را يك جا جمع فرموده است.

(وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ ...) در این آیه بیان می‌کند: آن موردی که نسبت به آن میثاق گرفته نشده کجا است، و آن غیر اسلام است. و این تعبیر خود تاکید و جوب عمل بر طبق میثاق است.

(كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَ شَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَ جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (٨٦) أُولَئِكَ جَزَاءُهُمْ أَنْ عَلَيهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ (٨٧) خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَ لَا هُمْ يُنظَرُونَ (٨٨)

[هدایت یافتن کافرانی که کفرشان ناشی از عناد و دشمنی با حق است، محال می‌باشد]

این استفهام انکاری است و منظور این است که هدایت شدن قومی که بعد از ایمان کافر شدند را بعید جلوه دهد. و مراد از این بعید شمردن محال بودن است. هم چنان که در آخر آیه فرموده: (وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ) - و خدا مردم ستمگر را هدایت نمی‌کند. و ما در نظیر این جمله‌ها گفتیم که وصف مشعر به علیت است. در نتیجه معنای آیه این می‌شود که: خدای تعالی این قوم را با اینکه چنین حالتی و چنین وضعی در آنها هست هدایت نمی‌کند. و این منافات ندارد با اینکه اگر با توبه این حالت خود را کنار بگذارند، هدایتشان می‌کند. و اما اینکه فرمود (وَ شَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ).

و بهمین جهت بعضی در تفسیر جمله: و شهدوا ... گفته‌اند: که این جمله عطف است بر کلمه ایمانهم چون هر چند این کلمه اسم است و به فعل عطف نمی‌شود، لیکن اسمی است به معنای فعل و معنایش این است که: ایمان آوردند منتها بعد از آنموا، در نتیجه تقدیر آیه چنین می‌شود: کفروا بعد از آنموا و شهدوا ... البته ممکن هم هست و او را حالیه بگیریم، و بگوئیم حرف قدی در تقدیر جمله مذکور است و تقدیر کلام کفروا بعد از آنموا و قد شهدوا ... است یعنی کفر ورزیدند، بعد از آنکه ایمان آورده بودند، در حالی که شهادت هم داده بودند. در سابق در تفسیر آیه (أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَ يَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ) گفتیم که معنای برگشت همه لعنتها بر آنان چیست.

أُولَئِكَ جَزَاءُهُمْ أَنْ عَلَيهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ (٨٧) خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَ لَا هُمْ يُنظَرُونَ (٨٨)

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ أَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (٨٩)

(إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ أَصْلَحُوا) یعنی: مگر کسانی که بعد از این سوابق توبه کنند، و به اصلاح و صلاح درآیند و مراد از این قید این است که توبه‌شان صرف ادعا نباشد، بلکه توبه‌ای باشد که ما فات و گذشته را جبران نماید، و لکه کفر را از دامن دلشان بشوید و باطنشان را پاک سازد. و این همان توبه نصوح است نه اینکه مراد از آن، اعمال صالحه باشد، چون هر چند که به صلاح درآمدن، خود بخود اعمال را هم صالح می‌کند. (زیرا دل صالح و قلب پاک جز به اعمال صالح فرمان نمی‌دهد.) و لیکن خود عمل صالح نمی‌تواند مقوم و مایه ثبات توبه باشد و حتی رکنی از ارکان آنهم نیست. و آیه هم بر چنین معنایی دلالت ندارد. و در جمله:

(فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ) علت در جای معلول قرار گرفته، و تقدیر کلام: فیغفر الله له و یرحمه، فان الله غفور رحیم است یعنی: خدای تعالی او را می‌آمرزد و رحم می‌کند، برای اینکه خدای تعالی آمرزنده و رحیم است.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ أَزْدَادُوا كُفْرًا لَنْ نُقْبَلَ تَوْبَتَهُمْ وَ أُولَئِكَ هُمُ
الضَّالُّونَ (۹۰)

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ مَاتُوا وَ هُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا
وَ لَوْ افْتَدَى بِهِ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (۹۱)

[توبه کافرانی که بعد از ایمان کفر ورزیده و بر کفر خود افزودند قبول نمی‌شود]

این دو آیه مضمون آیه (كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا ...) را تعلیل می‌کند، از قبیل تعلیل کردن از راه تطبیق کلی و عام بر جزئی و فرد خاص است. (مثل اینکه بگوئیم: فلان شخص را احترام کن، برای اینکه دانشمند است.)

و از اینجا روشن می‌شود که جمله **(وَ أَوْلَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ)** به دلیل اینکه مشتمل بر چند خصوصیت است، ضلالت نامبردگان را آن چنان تاکید کرده که بکلی امیدی به هدایتشان نباشد.

خصوصیت اول اینکه: جمله را اسمیه آورد. دوم اینکه: با کلمه: اولئک که مخصوص اشاره به دور است، فهماند، نامبردگان از اینکه مورد گفتگو قرار گیرند بسیار بدورند.

سوم اینکه: ضمیر فصل هم را در آن بکار برد. چهارم اینکه: بر سر خبر (کلمه الضالون) الف و لام آورد.

و نیز روشن می‌شود که مراد از جمله **(وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ)** این است که، بفهماند اینگونه اشخاص، از شفاعت شفیعان که یاوران روز قیامتند بهره‌مند نمی‌شوند، این معنا از فحوای جمله استفاده می‌شود. چون اگر فرموده بود: و ما لهم ناصر ایشان یاور ندارند.

و کلمه ملء در جمله: **(مَلَأُ الْأَرْضَ ذَهَابًا)** به معنای پری ظرف است از چیزی که در آن ریخته باشند. پس در این جمله کره زمین ظرفی فرض شده که مالمال از طلا باشد، پس این جمله از قبیل استعاره تخیلیه، و استعاره به کنایه است. (اما تخیلیه است برای اینکه چنین ظرفی پر از طلا در عالم نیست و وجودش در عالم تنها خیال است. و اما استعاره به کنایه است برای اینکه به فرض هم که چنین ظرفی یافت شود، دردی را دوا نمی‌کند، زیرا طلا در این عالم ارزش دارد و در عالم قیامت که عالم ملکوت است، برای مادیات ارزشی نیست.)

صفحه ۶۲ قرآن

(لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ (۹۲))

ارتباط آیه ۹۲ با ما قبلش واضح و روشن نیست، ممکن هم هست در ضمن آیاتی که

تردیدی در ارتباط آنها به یکدیگر نیست، نازل نشده باشد. و در سابق (در تفسیر آیه (قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا...)) توجه فرمودید که نظیر این اشکال در آنجا هم بود، چون تاریخ نزول آن با تاریخ آیات قبل و بعدش تطبیق نمی‌کرد.

و اما ارتباط بقیه آیات به آیات قبل روشن است و هیچ تردیدی در آن نیست.

(لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ) کلمه تنالوا جمع حاضر از مضارع نیل است. و نیل به معنای رسیدن به چیزی است و کلمه بر به معنای باز بودن دست و پای آدمی در کار خیر می‌باشد.

[بر به معنای توسع در خیر است و اعم از خیر اعتقادی و عملی می‌باشد ((لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى ...))]

راغب می‌گوید: کلمه بر (بفتحه باء) در مقابل کلمه بحر می‌باشد و به معنای خشکی است و چون اولین تصویری که از خشکی‌ها و بیابانها به ذهن می‌رسد، وسعت و فراخنای آن است. لذا کلمه بر (بکسره باء) را از آن گرفتند تا در مورد توسع در فعل خیر استعمال کنند. و منظورش از فعل خیر اعم از فعل قلب و فعل بدن است، هم به فعل قلب- از قبیل اعتقاد حق و نیت طاهره- شامل می‌شود، و هم به فعل جوارح- از قبیل انفاق در راه خدا و سایر اعمال صالح- هم چنان که می‌بینیم در آیه زیر کلمه بر در هر دو قسم از خوبی استعمال شده است.

[انفاق مال مورد علاقه از ارکان بر است و مجاهدت در انفاق مال بیشتر و دشوارتر است]

و از انضمام آیه مورد بحث با آیه‌ای که از نظرتان گذشت، این معنا روشن می‌شود که انفاق مال- با داشتن علاقه شدید به آن- یکی از ارکان بر است که تحقق بر در خارج جز با اجتماع آن ارکان صورت نمی‌گیرد. بله در آیه مورد بحث، انفاق، نتیجه بر و آن غایتی معرفی شده که انسان را به آن می‌رساند و این به ما می‌فهماند که خدای تعالی عنایت و اهتمام بیشتری به این جزء از آن ارکان دارد. چون او خالق انسانها است و می‌داند تعلق قلبی انسان به آنچه بدست آورده و جمع کرده، جزء غریزه اوست. او دوست دارد مال را جمع کند و بشمارد (که دیروز فلان مقدار بود، امروز به فلان مقدار رسید.) و گانه این غریزه جزء نفس آدمیان است. بطوری که اگر قسمتی از آن را از دست بدهد، مثل این است که جزئی از جان خود را از دست داده، پس مجاهدت انسان در انفاق مال، بیشتر و دشوارتر از سایر عبادات و اعمال است، چون در آنها فوت و زوال و کمبود، چشمگیر نیست.

كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حَلَالًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ
التَّوْرَةُ قُلْ فَاتَّبِعُوا بِالتَّوْرَةِ فَاتَّبَعُوا إِنَّ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (٩٣)

(كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حَلَالًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ

التَّوْرَةُ) کلمه طعام به معنای هر خوردنی‌ای است که جنبه غذایی داشته باشد، ولی در اصطلاح اهل حجاز تنها بر گندم اطلاق می‌شود. به این معنا که اگر قیدی و قرینه‌ای با آن نباشد هر جا گفته شود، از آن معنای گندم را می‌فهمند. و کلمه حل در مقابل حرمت است.

و گویا این معنا را از آنجا بخود گرفته، و حلال را از این جهت حلال گفته‌اند که کلمه حل در اصل به معنای باز کردن گره است هم چنان که در مقابل آن کلمه عقد به معنای گره و گره زدن و پای بستن است. و گره باز کردن نوعی آزاد کردن است. و حلال بودن چیزی برای انسان نیز نوعی آزادی است برای او. و کلمه اسرائیل در اصل نام یعقوب پیغمبر (ع) بوده است و او را بدین سبب اسرائیل نامیده بودند که سخت در راه خدا مجاهدت می‌کرده و موفق و مظفر به آن بوده است. از سوی دیگر اهل کتاب هم این کلمه را به کسی اطلاق می‌کنند که مظفر و غالب بر خدا باشد و چون معتقدند که یعقوب با خدا در محلی بنام فنیئیل کشتی گرفته، و پشت خدا را به خاک رسانده. لذا او را اسرائیل نامیدند.

پس یهود بالطبع نمی‌توانسته‌اند مضمون آیه زیر را بپذیرند که فرموده: (فَبِظُلْمٍ مِّنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ) .

و همچنین از دو آیه بعد، که می‌فرماید (قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا ...) بدست می‌آید که یهود همین انکار خود را (اینکه قبل از تورات همه طعامها بر آنان حلال بوده ولی به خاطر ظلمی که کردند حلالهایی بر آنها حرام شده) وسیله‌ای قرار داده بودند برای القای شبهه بر مسلمین و اعتراض بر گفتار رسول خدا ص که از ناحیه پروردگارش به مسلمانان خبر می‌داد که دین همانا ملت ابراهیم است و حنیف است. یعنی ملت فطری است، افراط و تفریط در آن نیست و این، چگونه ممکن بود با اینکه بنا به گفته آنها (یهودیان) ابراهیم یهودی و بر شریعت تورات بود و چگونه ممکن است شریعتش مشتمل باشد بر حلیت چیزی که شریعت تورات آن را حرام می‌داند، چون این نسخ است و نسخ هم که امری محال است..

(قُلْ فَاتَّبِعُوا بِالَّتَوْرَةِ فَاتْلُوهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ) بگو، پس تورات را بیاورید و بخوانید، اگر راست می‌گوئید. یعنی این کار را بکنید تا روشن شود که کدامیک از دو فریق بر حقتند، ما یا شما؟ و این جمله جوابی است که خدای تعالی بر پیامبرش القاء فرموده است.

فَمَنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۹۴) قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۹۵)

(فَمَنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ) از ظاهر این آیه بر می‌آید که کلام خدای تعالی و خطابی از جناب او به پیامبرش باشد، بنا بر این منظور از آن این است که رسول گرامی خود را خوشدل سازد، که دشمنان یهودیش (با بیانی که گذشت) ستمکارند. چون بر خدا دروغ می‌بندند، و هم تعریضی است بر یهود، و جریان کلام بر سبیل کنایه است. را بیاورید و بخوانید، پس اعتراف کنید که به خدای تعالی دروغ می‌بندید، و ستمکار هستید. و این مطلبی است که از جمله (فَمَنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ)... (هُمُ الظَّالِمُونَ) استفاده می‌شود.

[ظلم، قبل از روشن شدن حقیقت برای ظالم، محقق نمی‌شود]

در جمله (مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ) کلمه ذلك اشاره است به بیان و حجتی که قبلاً آورده بود. در اینجا سؤالی پیش می‌آید و آن این است که: مفتری دروغ‌پرداز همیشه ظالم است، چرا فرمود: بعد از این بیان ظالمند؟ جوابش این است: هم چنان که دیگران گفته‌اند: ظلم قبل از روشن شدن حقیقت محقق نمی‌شود و قصر در جمله: (فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ) - ایشانند ستمکاران، قصر قلب است. چه اینکه از کلام خدای تعالی باشد و چه تنمه کلام رسول خدا ص باشد. (و به جای اینکه عمل آنان را منحصر در ظلم کند و بفهماند غیر از ظلم، نام دیگری نمی‌توان بر عمل آنان نهاد، از باب مبالغه، ظلم را منحصر در عمل آنان کرده و ظالم را منحصر در ایشان نموده، فرمود، تنها ایشان ستمکارانند مترجم.)

(قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا...) یعنی: وقتی معلوم شد در آنچه به شما خبر می‌دهم و دعوتتان می‌کنم، حق با من است، پس مرا پیروی کنید و به دین من درآئید و

اعتراف کنید به اینکه گوشت شتر حلال است و همچنین همه طیبیات که خدا حلالش کرده، حلال است و اگر قبلا بر شما حرام کرده بود، به عنوان مجازات و عقوبت ظلم شما بوده، هم چنان که خود خدای تعالی اینطور خبر داده است.

پس جمله **(فَاتَّبِعُوا ...)** به منزله کنایه است از پیروی دین رسول خدا ص و اگر نام دین آن جناب را نبرد و به جای آن فرمود: پیروی کنید دین ابراهیم را برای این بود که مخاطبین این خطاب دین ابراهیم را قبول داشتند. خواست اشاره کند به اینکه: دین اسلام هم که من شما را به آن دعوت می‌کنم همان دین حنیف و فطری ابراهیم است. چون دین فطری هیچگاه انسان را از خوردن گوشت پاکیزه و رزقهای پاکیزه دیگر جلوگیری نمی‌کند.

(إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَ هُدًى لِّلْعَالَمِينَ (۹۶))

این دو آیه ۹۶ و ۹۷ به يك شبهه دیگر یهود پاسخ می‌دهد. شبهه‌ای که باز از جهت نسخ بر مؤمنین وارد می‌کردند. و آن شبهه در مساله قبله و برگشتن آن از مسجد الاقصی به مسجد الحرام پیش آمد که در تفسیر آیه: **(قَوْلٌ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ ...)** گفتیم: برگشتن قبله

یکی از امور مهمی بود که تاثیرهای عمیقی- هم مادی و هم معنوی- در زندگی اهل کتاب و مخصوصا یهود گذاشت. علاوه بر اینکه با عقیده آنان به محال بودن نسخ سازگار نبود، به خاطر همین جهات، بعد از آمدن حکم قبله و برگشتن آن به طرف مکه تا مدت‌های مدید مشاجره و بگومگویی آنان با مسلمین به درازا کشید.

(إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ ...) کلمه بیت معنایش معروف است و مراد از وضع بیت برای مردم، ساختن و معین کردن آن برای عبادت مردم است، برای اینکه مردم آن را وسیله‌ای قرار دهند برای پرستش خدای سبحان، و از دور و نزدیک به همین منظور به طرف آن روانه شوند و یا به طرف آن عبادت کنند، و آثاری دیگر بر آن مترتب سازند. همه اینها از تعبیر به بکه (که به معنای محل ازدحام است) استفاده می‌شود و می‌فهماند که مردم برای طواف و نماز و سایر عبادات و مناسک، پیرامون این خانه ازدحام می‌کنند و اما

اینکه این اولین خانه‌ای باشد که بر روی زمین برای انتفاع مردم ساخته شده باشد لفظ آیه بر آن دلالت ندارد، و نمی‌رساند که قبل از مکه، هیچ خانه‌ای ساخته نشده بود.

[معنای مبارك بودن و هدایت بودن بیت الله الحرام]

کلمه مبارك از مصدر مبارك که باب مفاعله از ثلاثی مجرد برکت است و برکت به معنای خیر بسیار، و مبارك به معنای محلی است که خیر کثیر بدانجا افاضه می‌شود.

و این کلمه هر چند در برکات دنیوی و اخروی (هر دو) استعمال می‌شوند، الا اینکه از ظاهر مقابل قرار گرفتنش با جمله (هُدًى لِّلْعَالَمِينَ) بر می‌آید که: مراد از آن افاضه برکات دنیوی است، که عمده آن وفور ارزاق و بسیار شدن انگیزه‌ها برای عمران و آباد کردن آن، با حضور و تجمع در آن برای زیارت و عبادت و نیز انگیزه‌ها برای احترام آن است.

در نتیجه، برگشت معنای این آیه، به معنای آیه زیر است که می‌فرماید (رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَ ارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ).

این بود معنای مبارك بودن بیت، و اما هدایت بودنش به این است که خدای تعالی با تاسیس آن و تشریح عباداتی در آن، سعادت آخرتی مردم را به ایشان نشان دهد و علاوه بر آن ایشان را به کرامت و قرب خدا برساند. و بیت الحرام از روزی که به دست ابراهیم ساخته شد، این خاصیت هدایت را داشته و همواره مقصد قاصدان و معبد عابدان بوده است.

[کعبه، هدایت به سوی سعادت دنیا و آخرت است و هدایت آن فراگیر می‌باشد]

از اینجا دو نکته روشن می‌شود: اول اینکه کعبه هدایت به سوی سعادت دنیا و آخرت هر دو است. هم چنان که به جمیع مراتب هدایت است. در حقیقت هدایت مطلقه است.

دوم اینکه: نه تنها برای جماعتی خاص، بلکه برای همه عالم هدایت است، مثلاً: آل ابراهیم، و یا عرب، و یا مسلمین. برای اینکه هدایت کعبه دامن‌اش وسیع است.

**فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَ اللَّهُ عَلَى النَّاسِ حَجُّ الْبَيْتِ مَنْ
اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ (۹۷)**

[آیات بیناتی که در بیت الله است (فیه آیات بینات)]

(فیه آیات بینات مقام ابراهیم) کلمه آیات هر چند به صفت بینات متصف شده، و این اتصاف تخصصی در موصوف آیات را می‌رساند، الا اینکه این مقدار تخصص و تعین ابهام آن را برطرف نمی‌سازد و چون مقام، مقام بیان مزایای بیت است، و می‌خواهد مفاخری را از بیت بشمارد که به خاطر آن شرافت بیشتری از سایر بناها دارد، مناسب آن است که بیانی بیاورد که هیچ ابهامی باقی نگذارد، و اوصافی را بشمارد که غبار و ابهام و اجمال در آن نباشد و همین خود يك شاهدهی است بر اینکه جملات بعدی یعنی جمله: (وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا) و جمله (وَاللَّهُ عَلَى النَّاسِ ...) و سایر جملات تا آخر آیه، همه بیان است برای جمله (آیات بینات).

پس آیات عبارت است از اینکه: اولاً: مقام ابراهیم است، ثانیاً: و هر کس داخل آن شود، امنیت دارد، ثالثاً: و حج و زیارتش بر مردم مستطیع واجب است.

مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ ...) این جمله مبتدایی است که خبرش حذف شده، و تقدیر کلام فیه مقام ابراهیم است، و مقام ابراهیم سنگی است که جای پای ابراهیم ع در آن نقش بسته است.

و چه بسا از جمله (مقام ابراهیم) فهمیده شود که یا خود خانه مقام ابراهیم است و یا اینکه در این خانه جای معینی بوده که ابراهیم در آن مکان مخصوص، به عبادت خدای سبحان می‌ایستاده است.

[جمله: (مَنْ دَخَلَهُ كَانْ آمِنًا) در صدد بیان حکم تشریحی است نه اخبار از يك خاصیت تکوینی]

پس حق مطلب این است که جمله: (وَمَنْ دَخَلَهُ كَانْ آمِنًا) در این زمینه است که حکمی تشریحی را بیان کند، نه يك خاصیت تکوینی را. چیزی که هست اینکه از این جمله- که جمله خبری است- می‌توان استفاده کرد که قبل از اسلام هم حکم امنیت این خانه تشریح شده بود. هم چنان که چه بسا این معنا از دعای ابراهیم که در دو سوره ابراهیم و بقره نقل شده، استفاده بشود، مؤید این استفاده این است که، قبل از بعثت هم عرب جاهلیت این حق را برای بیت محفوظ داشتند. معلوم می‌شود این رسم به زمان ابراهیم ع متصل می‌شده، و از جعلیات خود عرب جاهلیت نبوده است.

(وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا) کلمه حج بکسره حا (البته بفتحه نیز قرائت شده) در اصل به معنای قصد بوده است.

و سپس در قصد زیارت بیت اختصاص یافته، به طریق مخصوصی که شرع آن را بیان کرده است و کلمه سبیلا تمیزی است از جمله استطاع و این آیه، متضمن تشریح حج است، البته نه تشریح ابتدایی و بی‌سابقه، بلکه تشریح امضایی نسبت به تشریح قبلی ابراهیم ع، چون قبلا هم گفتیم که این مراسم در زمان ابراهیم ع تشریح شد و آیه: (وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ ...)، از آن تشریح خبر می‌داد و از اینجا روشن می‌شود که آیه: (وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ ...) هم‌هنگ آیه زیر است که از تشریح قبلی خبر می‌دهد (وَمَنْ دَخَلَهُ كَانْ آمِنًا)، هر چند که ممکن است انشایی به نحو امضا باشد، و لیکن ظاهرتر از سیاق همین است که خبر داده باشد. و این بر خواننده مخفی نیست.

(وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ) کلمه کفر در اینجا به معنای کفر در اصول دین نیست، بلکه منظور کفر به فروع است نظیر کفر به نماز و زکات، یعنی ترك آن دو. پس مراد از کفر همان ترك است و کلام از قبیل به کار بردن مسبب و یا اثر در جای سبب و یا منشا اثر است، هم چنان که جمله: (فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ ...) از قبیل به کار بردن علت در جای معلول است و تقدیر کلام: و من ترك الحج فلا يضر الله شيئاً فان الله غني عن العالمين است. یعنی: هر کس حج را ترك کند، ضرری به خدا نمی‌رساند چون خدا غنی از همه عالمیان است.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ (٩٨)

[بیان ارتباط این آیات با آیات سابق مربوط به یهود]

این آیات بطوری که ملاحظه می‌کنید با اتصالی که در سیاق دارد، دلالت دارد بر اینکه اهل کتاب (البته طایفه‌ای از ایشان، یعنی یهود و یا طایفه‌ای از یهود) کفر به آیات خدا داشته‌اند و مؤمنین را از راه خدا باز می‌داشته‌اند، به این طریق که راه خدا را در نظر مؤمنین کج و معوج جلوه داده و راه ضلالت و انحراف را در نظر آنان، راه مستقیم خدا جلوه‌گر می‌ساختند.

برای مؤمنین القای شبهه‌ها می‌کردند، تا به این وسیله حق را که راه آنان است، باطل و باطل خود را حق جلوه دهند.

آیات قبلی هم دلالت داشت بر انحراف دیگر آنان. و آن این بود که حلیت همه طعامها قبل از آمدن تورات را منکر بودند، و مساله نسخ شدن حکم قبله و برگشتن آن از بیت المقدس به کعبه را انکار می‌کردند.

(قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ...) مراد از آیات به قرینه وحدت سیاق، همان حلیت طعام قبل از نزول تورات و برگشتن قبله در اسلام به سوی کعبه است.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ مَن آمَنَ تَبْغُونَهَا عِوَجًا وَ أَنْتُمْ شُهَدَاءُ وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (٩٩)

(قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ ...) کلمه صد به معنای برگرداندن است. و جمله تبغونها به معنای تطلبون السبیل و کلمه عوج به معنای متمایل و نیز به معنای تحریف شده است. می‌خواهد بفرماید:

چرا راه خدا را معوج و غیر مستقیم می‌خواهید و در جستجوی این کارید.

(وَأَنْتُمْ شُهَدَاءٌ ...) یعنی، شما می‌دانید که قبل از نزول تورات طعام‌ها همه حلال بود، و نیز می‌دانید که یکی از خصائص نبوت پیامبر آخر الزمان برگشتن قبله او از بیت المقدس بطرف کعبه است، همه اینها را در کتاب آسمانی خود یافته‌اید.

در این جمله شهادت یهود را محاذی شهادت خدا در آیه قبل قرار داده که می‌فرمود:

خدای تعالی شاهد بر عمل یهود و کفر ایشان است و در این محاذی قرار دادن دو شهادت، لطفی است که بر خواننده پوشیده نیست. چون از يك سو فرموده یهودیان خود شاهد بر حقیقت همان چیزی هستند که انکارش می‌کنند. و از سوی دیگر می‌فرماید: خدای تعالی هم شاهد است بر انکار و کفر ایشان.

و چون در این آیه، شهادت را به یهود نسبت داد، آخر آیه قبلی را در این آیه تکرار نکرد و نفرمود: و انتم شهداء و الله شهید علی ما تعملون، بلکه به جای آن فرمود(وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ) تا مفاد کلام چنین شود: شهادت سندی مستقل در حقانیت اسلام، و بطلان عقائد ایشان است. بطوری که دیگر، گویی احتیاج ندارد که با شهادت خدا، سندیتش تکمیل گردد

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَطِيعُوا فَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ
كَافِرِينَ (۱۰۰)

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا)... (وَ فِيكُمْ رَسُولُهُ ...) مراد از فریق همانطور که در سابق گفتیم یا همه یهودیان است و یا طایفه‌ای از ایشان و در جمله(وَ أَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَ فِيكُمْ رَسُولُهُ ...) در این مقام است که بفهماند چگونه به تحریک یهودیان کافر می‌شوید با اینکه رسول در بین شما است و تمسک به حق را برای شما ممکن می‌سازد، چون اگر شما در هنگامی که آن جناب آیات را بر شما تلاوت می‌کند، خوب گوش فرا دهید. و در آن تدبیر کنید و اگر تدبیرتان کم بود و یا نتوانستید ابتدا به رسول مراجعه کنید، و خلاصه اگر به

خاطر این جهت پاره‌ای از حقایق برای شما مجهول باقی ماند، به رسول که همیشه در بین شما است و از شما دور نیست و هیچگاه بین شما و او حائل و دربانی نبوده مراجعه کنید تا حق را برایتان روشن کند.

و این عمل یعنی رجوع به پیغمبر و ابطال شبهه‌هایی که یهود القا کرده و تمسک به آیات خدا و دست به دامن رسول شدن، خود اعتصام به خدا و رسول است. و اعتصام به خدا و رسول هم در حقیقت اعتصام بخدا است. و کسی که به خدا اعتصام کند و به دامن او چنگ بزند، به سوی صراط مستقیم هدایت شده است.

(قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ...) مراد از آیات به قرینه وحدت سیاق، همان حلیت طعام قبل از نزول تورات و برگشتن قبله در اسلام به سوی کعبه است.

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) ... (وَ فِيكُمْ رَسُولُهُ ...) مراد از فریق همانطور که در سابق گفتیم یا همه یهودیان است و یا طایفه‌ای از ایشان و در جمله (وَ أَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَ فِيكُمْ رَسُولُهُ ...) در این مقام است که بفهماند چگونه به تحریک یهودیان کافر می‌شوید با اینکه رسول در بین شما است و تمسک به حق را برای شما ممکن می‌سازد، چون اگر شما در هنگامی که آن جناب آیات را بر شما تلاوت می‌کند، خوب گوش فرا دهید. و در آن تدبر کنید و اگر تدبرتان کم بود و یا نتوانستید ابتدا به رسول مراجعه کنید، و خلاصه اگر به خاطر این جهت پاره‌ای از حقایق برای شما مجهول باقی ماند، به رسول که همیشه در بین شما است و از شما دور نیست و هیچگاه بین شما و او حائل و دربانی نبوده مراجعه کنید تا حق را برایتان روشن کند.

صفحه ۶۳ قرآن

وَ كَيْفَ تَكْفُرُونَ وَ أَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَ فِيكُمْ رَسُولُهُ وَ مَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۱۰۱)

پس مراد از کفر در جمله (وَ كَيْفَ تَكْفُرُونَ) کفر بعد از ایمان است. و جمله (وَ)

(أَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ ...) کنایه است از امکان اعتصام به آیات خدا و به رسول در اجتناب از کفر.

و جمله (وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ) به منزله کبرای کلی است برای این مطلب و همه مطالب نظیر آن.

و مراد از هدایت به سوی صراط مستقیم، راه یافتن به ایمانی ثابت است. چون چنین ایمانی صراطی است که نه اختلاف می‌پذیرد و نه تخلف، صراطی است که سالکان خود را در وسط خود جمع می‌کند و نمی‌گذارد از راه منحرف شده و گمراه گردند.

(يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَ لَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ (۱۰۲))

این آیات را می‌توان تنمیه دو آیه قبل دانست که به مؤمنین خطاب می‌کرد، از اهل کتاب و فتنه انگیزیهای آنان بر حذر باشند، و نیز می‌فرمود: شما پیامبری دارید که اعتصام به حق را برایتان ممکن می‌سازد، پس زنهار گمراه مشوید، و در حفره مهالك ساقط نگردید، این آیات علاوه بر اینکه گفتیم به آیات قبل ارتباط دارد، جنبه الکلام یجر الکلام را هم دارد، بدون اینکه سیاق سابق را، یعنی تعرض به حال اهل کتاب را تغییر دهد، بکله هنوز آن سیاق را محفوظ نگه داشته، به دلیل اینکه بعد از نه آیه دو باره سخن از اهل کتاب را پیش می‌کشد و می‌فرماید (لَنْ يَضُرُّكُمْ إِلَّا أَذَىٰ ...).

[حق التقوی غرض و مقصد نهایی است و دستور (فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ) راه رسیدن به آن هدف را نشان می‌دهد]

(يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ) در بیانات سابق این معنا گذشت که تقوا- که خود نوعی احتراز است- وقتی تقوای از خدای سبحان می‌شود که احتراز و اجتناب از عذاب او باشد، هم چنان که در جای دیگر فرموده:

(فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ).

و چنین تقوایی وقتی محقق می‌شود که بر طبق خواسته و رضای او رفتار شود.

پس تقوا عبارت شد از امتثال اوامر خدای تعالی، و اجتناب از آنچه که از ارتکاب آن نهی فرموده، و شکر در برابر نعمتهایش و صبر در هنگام ابتلاء به بلایش که برگشت این دو تای اخیر به یکی است، و آن همان شکرگزاری است. چون شکر عبارت است از اینکه انسان هر چیزی را در جای خود قرار دهد، و صبر در هنگام برخورد با بلای خدایی یکی از مصادیق این معنا است. پس صبر هم شکر است.

در نتیجه، از دو آیه فوق یعنی آیه: (اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ ...) و آیه (فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ ...) چنین استفاده می‌شود که نخست خدای تعالی همه مردم را دعوت به حق التقوی نموده و سپس دستور داده که در این مسیر قرار بگیرند. و برای رسیدن به این مقصد تلاش کنند، و هر کس هر قدر توانایی دارد صرف بکند.

نتیجه این دو دعوت این می‌شود که همه مردم در صراط تقوا قرار بگیرند. الا اینکه هر کس به يك مرحله آن برسد، و طبق فهم و همت خود و توفیقاتی که خدای تعالی به او افاضه

می‌کند، يك درجه آن را کسب کند، تا ببینی فهم هر کس و همتش و تایید و تسدید خدا در باره او چقدر باشد. پس این است آنچه که با تدبیر در معنای دو آیه، از آن دو استفاده می‌شود.

(و لَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ) مساله موت یکی از امور تکوینی است که از حیطة اختیار ما بیرون است و به همین جهت اگر امر و نهی به آن تعلق گیرد، مثلا به ما دستور بدهند که اینطور بمیرید، و یا آن طور نمیرید. قطعا امر و نهی تکلیفی نخواهد بود، بلکه امر و نهی تکوینی است، مانند امر به مردن در آیه (فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ...) و امر به زنده شدن در آیه: (أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ...).

لیکن گاهی می‌شود که يك امر غیر اختیاری را به امری اختیاری اضافه و ترکیب می‌کنند و آن گاه این ترکیب یافته را امری اختیاری قرار داده، نسبت اختیار به آن می‌دهند، تا بشود مورد امر و نهی اعتباریش قرار دهند، و مثلاً بفرمایند: (فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ) و یا:

(وَ لَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ) و یا (كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ) و امثال اینها، با اینکه ممتری و دو دل نبودن، و همچنین با کافران نبودن، و با صادقان بودن، امری صد در صد اختیاری نیست، چون اصل بودن و نبودن، لازمه تکوینی انسان است و در تحت اختیار خود آدمی نیست. ولی همین امر غیر اختیاری را وقتی مربوط و وابسته به امری اختیاری از قبیل دو دلی و کفر و ملازمت صدق کنند، آن وقت امری اختیاری می‌شود. و امر و نهی مولوی به آن تعلق می‌گیرد.

وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لَا تَفَرَّقُوا وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ اِذْ كُنْتُمْ اَعْدَاءً فَالَفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَاصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ اِخْوَاناً وَ كُنْتُمْ عَلٰى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَاَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ اٰيٰتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (۱۰۳)

(وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لَا تَفَرَّقُوا) خدای تعالی در آیات قبل یعنی آیه (وَ كَيْفَ تَكْفُرُونَ وَ اَنْتُمْ تُتْلٰى عَلَيْكُمْ اٰيٰتُ اللَّهِ وَ فِيكُمْ رَسُوْلُهُ وَ مَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ ...) فرموده بود که تمسك به آیات خدا و رسول او (و یا تمسك به کتاب و سنت) تمسك به خدا است و شخص متمسك و معتصم در امان است، و هدایتش ضمانت شده است. کسی که دست به دامن رسول شود، دست به دامن کتاب شده است چون همین کتاب است که در آن آمده: (وَ مَا اَتَاكُمُ الرَّسُوْلُ فَخُذُوْهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا ...) .

[مراد از اعتصام همگانی به حبل الله در (وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً ...)]

اینك در این آیه، اعتصام مذکور و سفارش شده در آن آیه را، مبدل کرد به اعتصام بحبل الله. در نتیجه فهماند که اعتصام به خدا و رسولی که قبلاً گفتیم، اعتصام بحبل الله است. یعنی آن رابط و واسطه‌ای که بین عبد و رب را به هم وصل می‌کند، و آسمان را به زمین مرتبط می‌سازد. چون گفتیم که اعتصام به خدا و رسول، اعتصام به کتاب خدا است که عبارت است از وحیی که از آسمان به زمین می‌رسد. و اگر خواستی، می‌توانی اینطور بگویی: حبل

اللَّهُ همان قرآن و رسول خدا ص است. چون قبلا هم توجه فرمودی که برگشت همه اینها به يك چیز است.

پس این دو آیه همانطور که فرد را بر تمسك به کتاب و سنت سفارش می‌کنند به مجتمع اسلامی نیز دستور می‌دهند که به کتاب و سنت معتصم شوند.

(و اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا) جمله اذ كنتم بيان است برای کلمه نعمته و جمله بعدی که می‌فرماید (وَ كُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا) عطف است به همین جمله.

و اینکه خدای تعالی امر می‌کند به یادآوری این نعمت، اساسش رسم و عادت است که

قرآن کریم دارد و آن این است که تعلیمات خود را با ذکر علل و اسباب بیان نموده و از این راه، خلق را به سوی خیر و هدایت دعوت می‌کند، بدون اینکه مردم را وادار به تقلید کورکورانه بسازد، و حاشا از تعلیم الهی که بشر را به سوی سعادتش یعنی به سوی علم نافع و عمل صالح هدایت نموده، حیرت، تقلید و ظلمت جهل را هم تجویز نماید ولی لازم است که مساله بر اهل علم و تدبیر مشتبه نشود (و بدانند که ممنوعیت تقلید در تشخیص راه سعادت، منافاتی با تسلیم شدن برای خدا ندارد. به این معنا که مورد هر يك غير مورد دیگری است، آنجا که تقلید ممنوع است، مسائل مربوط به اصول و معارف اصولی دین است. و آنجا که جای تسلیم است، مسائل فروع و احکام عملی است. مترجم)

و اگر در جمله: (فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا ...) دوباره کلمه نعمت را ذکر کرد، برای این بود که به امتنانی اشاره کرده باشد که جمله (اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ ...) بر آن دلالت داشت و مراد از نعمت همان الفتی است که نام برد پس مراد به اخوتی هم که این نعمت آن را محقق ساخته نیز همان تالف قلوب است. پس اخوت در اینجا حقیقتی ادعایی است نه واقعی، چون برادری واقعی عبارت است از شرکت دو نفر یا بیشتر در پدر و مادر واحد.

(وَ كُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا ...) شفای حفره ، به معنای لبه آن است، البته لبه‌ای که هر کس قدم بر آن بگذارد، مشرف بر سقوط در آن شود. و مراد از کلمه من النار یا آتش آخرت است و یا آتش جنگ.

اگر منظور آتش آخرت باشد، در اینصورت منظور از شفای حفره آن این خواهد بود که شما کافر بودید، و بین شما و افتادن در آتش دوزخ، بیش از يك قدم فاصله نبود و آن يك قدم همان مردن شما بود که از سیاهی چشم آدمی به سفیدی آن به آدمی نزدیکتر است و خدای تعالی شما را با ایمان آوردنتان نجات داد.

وَأَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۱۰۴)

(وَأَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ ...)

[امر به معروف و نهی از منکر، از لوازم و واجبات اجتماع معتصم به حبل الله است]

تجربه قطعی دلالت می‌کند بر اینکه معلوماتی که انسان در زندگیش برای خود تهیه می‌کند و معلوم است که از میان معلومات ذخیره نمی‌کند مگر آنچه را که برایش سودمند باشد، از هر طریقی که باشد و به هر نحوی که ذخیره کرده باشد، وقتی متوجه آن معلومات نباشد و با عمل به آن معلومات و تمرین عملی دائمی به یاد آنها نباشد، به تدریج از یادش می‌رود و به بوته فراموشی سپرده می‌شود. و در این هم شکی نداریم که عمل در همه شؤون دایر مدار علم است هر زمان که علم قوی باشد عمل قوت می‌گیرد. و هر زمان علم ضعیف باشد عمل هم ضعیف می‌گردد. هر زمان که علم يك علم صالحی باشد، عمل هم صالح می‌شود، و هر زمان که علم فاسد باشد عمل هم فاسد می‌گردد. خدای تعالی هم حال علم و عمل را در آیه زیر، به زمین و روئیدنی‌های آن مثل زده و فرموده: (وَ الْأَرْضُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَ الَّذِي خَبَثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا ...) و نیز شکی نداریم در اینکه علم و عمل، اثری متقابل در یکدیگر دارند.

و این همان دعوت به فراگیری و تشخیص معروف از منکر و امر به معروف و نهی از منکر است و این همان است که خدای تعالی در این آیه شریفه خاطر نشان ساخته و می‌فرماید:

(يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُونَ نَيْسْت به عكس اين باشد و به فرض هم كه اين نكته در نظر نبوده باشد، قطعاً وجه اينكه خير و شر را معروف و منكر خوانده، اين است كه به حسب نظر دين، خير معروف و شر منكر است، نه به حسب عمل خارجي.

و اما اينكه فرمود: (وَ لَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ) بعضي از مفسرين گفته‌اند: كلمه من براي تبعيض است، چون امر به معروف و نهي از منكر- و به كلي دعوت به سوي خير- از واجبات كفايي است و مثل نماز و روزه واجب عيني نيست و قهراً وقتي در هر جامعه‌اي عده‌اي اين كار را بكنند، تكليف از سايرين ساقط مي‌شود.

وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَ اخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۰۵)

(وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَ اخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ ...)

[نهي از تفرقه و اختلاف در آراء و عقائد]

بعيد نيست كه جمله (مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ) متعلق باشد فقط به جمله:

و اخْتَلَفُوا و در اين صورت مراد از اختلاف ، تفرق از حيث اعتقاد و مراد از تفرق اختلاف و تشتت از حيث بدنها است. و اگر تفرق را جلوتر از اختلاف ذكر فرمود، براي اين بود كه تفرقه و جدائي بدنها از يكدیگر، مقدمه جدائي عقايد است، چون وقتي يك قوم به هم نزديك و مجتمع و مربوط باشند، عقايدشان به يكدیگر متصل و در آخر از راه تماس و تاثير متقابل متحد مي‌شود. و اختلاف عقيدتي در بينشان رخنه نمي‌كند. بر عكس وقتي افراد از يكدیگر جدا و بريده باشند، همين اختلاف و جدائي بدنها باعث اختلاف مشربها و مسلکها مي‌شود و به تدريج هر چند نفي داراي افكار و آرايي مستقل و جدای از افكار و آراي ديگران مي‌شوند و تفرقه و جدائي باطني هم پيدا نموده شق عصای وحدتشان مي‌شود. پس كانه

خدای تعالی خواسته است بفرماید: شما مسلمانان مثل آن امتها نباشید که در آغاز بدنهایشان از یکدیگر جدا شد و از جماعت خارج شدند و در آخر این جدایی از اجتماع، سبب شد که آراء و عقائدشان هم مختلف گردد.

و آنهم این است که بدنها را بهم متصل و مرتبط سازد، پس با این حال، اگر امتی نخواهد اینکار را بکند امتی باغی و ستمگر است. و خودش به دست خود اختلاف راه انداخته و در آخر هلاکت را برای خود فراهم کرده است.

و قرآن کریم به همین جهت دعوت به اتحاد را بسیار تاکید نموده و نهی از اختلاف را به نهایت رسانده و این نیست مگر به خاطر اینکه تفرس و ژرفنگری می‌کرده، و می‌دانسته که این امت مانند امتهایی که قبل از ایشان بودند و بلکه بیش از آنان دستخوش اختلاف می‌شوند.

يَوْمَ نَبْيِضُ وُجُوهُ وَاَسْوَدُ وُجُوهُ فَاَمَّا الَّذِيْنَ اَسْوَدَتْ وُجُوهُهُمْ اَ كَفَرْتُمْ بَعْدَ اِيْمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (۱۰۶)

(وَ اَمَّا الَّذِيْنَ اَبْيَضَتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللّٰهِ هُمْ فِيْهَا خَالِدُونَ) (۱۰۷)

(يَوْمَ نَبْيِضُ وُجُوهُ وَاَسْوَدُ وُجُوهُ)... (هُم فِيْهَا خَالِدُونَ) از آنجایی که مقام آیات مورد بحث، مقام کفران نعمت بود، و کفران به نعمت هم نظیر خیانت، باعث خست و فرومایگی انفعال و شرمندگی می‌شود. لذا خدای تعالی در این مقام از میان انواع عذاب‌های آخرت، عذابی را ذکر کرد که با حالت شرمندگی مناسبت دارد و حال شرمندگان را ممثل می‌سازد، و آن عبارت است از سیه‌رویی که در دنیا هم مردم دنیا این تعبیر را در مورد شرمندگان و امثال آنان دارند. هم چنان که جمله (فَاَمَّا الَّذِيْنَ اَسْوَدَتْ وُجُوهُهُمْ اَ كَفَرْتُمْ بَعْدَ اِيْمَانِكُمْ ...) به خوبی بر این معنا دلالت دارد.

و همچنین از میان همه ثوابهای اخروی- که می‌تواند ثواب شاکران این نعمت باشد- می‌توان ثوابی را نام برد که با شکرگزاری تناسب داشت، و آن رو سفیدی است که در محاورات دنیایی نیز دلالت بر خشنودی و پسند دارد.

تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَ مَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِّلْعَالَمِينَ (۱۰۸) تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَ مَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِّلْعَالَمِينَ (۱۰۸)

(تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ) ظرف بالحق متعلق است به جمله: يتلوها . و منظور از تلاوت به حق تلاوت حق است، تلاوتی که باطل و شیطانی نیست. ممکن هم هست ظرف را متعلق به کلمه آیات

گرفت- البته این احتمال وقتی درست است که کلمه آیات جنبه وصفی هم داشته باشد- احتمال هم دارد ظرف نامبرده مستقر باشد- یعنی متعلق آن در تقدیر باشد- و در این دو صورت معنای آیه چنین می‌شود: این آیات که از رفتار خدا با دو طایفه کافر و شاکر کشف می‌کند، آیاتی است مصاحب با حق و بدون اینکه يك قدم به سوی باطل و ظلم منحرف بشود ، و این وجه با جمله بعدی آیه که می‌فرماید(وَ مَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا ...) موافق‌تر از وجه اول است که ظرف را متعلق به جمله يتلوها گرفتیم.

(وَ مَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِّلْعَالَمِينَ) در اصطلاح ادبیات این معنا مسلم است که کلمه (بی الف و لام) اگر در سیاق نفی واقع شود، افاده عمومیت می‌کند. و اصطلاح دیگر ادبیات این است که هر جا جمعی دارای الف و لام باشد عمومیت و استغراق را می‌رساند. در جمله مورد بحث کلمه ظلم همین طور است. و می‌فهماند خدای تعالی هیچ قسم ظلمی را برای اهل عالم نمی‌خواهد و همچنین ظاهر کلمه للعالمین که جمع با الف و لام است، عمومیت و استغراق را می‌رساند، و این معنا را می‌رساند که خدای تعالی هیچ قسم ظلمی را برای تمام عالم و کافه جماعت‌ها نخواست است و همین طور هم هست. چون تفرقه بین مردم امری است که آثار شومش گریبانگیر تمام عالم و کافه جماعت‌ها می‌شود

صفحه ۶۴ قرآن

وَ لِلّٰهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (۱۰۹)

(وَ لِلّٰهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ)

[مالکیت خدای تعالی دلیل بر اینست که او ظالم نیست]

بعد از آنکه فرمود: خدای تعالی ظلم احدی را نمی‌خواهد، این کلام خود را به بیانی تعلیل کرد که حتی توهم صدور ظلم از خدای تعالی را هم از دلها زایل سازد، فرمود: برای این، خدا ظلم نمی‌کند که او مالک تمامی اشیاء در همه جهات است. و او می‌تواند در ملک خود هر تصرفی را بکند و دیگر در حق او تصور ندارد که در غیر ملکش تصرف کند، تا ظلم و تعدی باشد.

به هر حال وقتی شخص ظلم می‌کند و یا قصد آن را می‌نماید که احتیاجی داشته باشد که جز با تعدی و تصرف در غیر ملکش نتواند آن را برآورد. و خدای تعالی بی‌نیازی است که تمامی موجودات آسمانها و زمین ملک اوست، این بیانی است که بعضی از مفسرین در تفسیر آیه آورده‌اند و لیکن با ظاهر آیه سازگار نیست. برای اینکه اساس این جواب در حقیقت غنای خدای تعالی است نه ملک او. و آنچه در آیه شریفه آمده ملک خداست. و به هر حال مالکیت خدای تعالی دلیل بر این است که او ظالم نیست.

البته در این میان دلیلی دیگر نیز هست و آن این است که برگشت همه امور هر چه که

باشد، برای خدای تعالی است پس غیر خدای تعالی هیچ مالکیت و اختیاری در هیچ چیز ندارد، تا خدا آن را از او سلب کند و از چنگ او درآورد. و اراده خود را در آن جاری سازد تا ظلم کرده باشد، و این دلیل همان است که آخر آیه به آن اشاره نموده و می‌فرماید (وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ).

و این دو وجه بطوری که ملاحظه می‌فرمائید ملازم یکدیگرند. مبنای یکی مالکیت خدا برای همه عالم است. و مبنای دیگر، مالک نبودن احدی از ما سوی الله، نسبت به احدی از امور عالم می‌باشد.

كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَ أَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ (۱۱۰)

(كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ ...) مراد از اخراج امت برای مردم- و خدا داناتر است- اظهار چنین امتی برای مردم است.

خواهی گفت: چه نکته‌ای ایجاب کرد که اینطور تعبیر بیاورد؟ در پاسخ می‌گوئیم: نکته‌اش این است که بفهماند چنین امتی را ما پدید آوردیم، و تکنون آن به دست ما بود. هم چنان که در باره تکنون و پدید آمدن گیاهان همین تعبیر را آورده و فرمود(وَ الَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى) .

و خطاب در این آیه به مؤمنین است و این خود قرینه است بر اینکه مراد از کلمه ناس عموم بشر است و بطوری که گفته‌اند فعل کنتم در خصوص این آیه منسلخ از زمان است.

چون نمی‌خواهد بفرماید شما در زمان گذشته چنین بوده‌اید، بلکه می‌خواهد بفرماید شما چنین امتی هستید، و کلمه امت که هم بر جماعت اطلاق می‌شود و هم بر فرد، (بدین مناسبت است که از ماده الف، میم، میم به معنای قصد گرفته شده است مترجم).

پس امت به معنای جمعیت یا فردی است که هدفی را دنبال می‌کنند و ذکر ایمان به خدا بعد از ذکر امر به معروف و نهی از منکر، از قبیل ذکر کل بعد از جزء، و یا ذکر اصل بعد از فرع است.

پس معنای آیه این می‌شود که شما گروه مسلمانان بهترین امتی هستید که خدای تعالی آن را برای مردم و برای هدایت مردم پدید آورده و ظاهر ساخت. چون شما مسلمانان همگی ایمان به خدا دارید، و دو تا از فریضه‌های دینی خود یعنی امر به معروف و نهی از منکر را

انجام می‌دهید. و معلوم است که کلیت و گستردگی این شرافت بر امت اسلام، از این جهت است که بعضی از افرادش متصف به حقیقت ایمان، و قائم به حق امر به معروف و نهی از منکرند، این بود حاصل آنچه که مفسرین در این مقام گفته‌اند..

(لَنْ يَضُرُّوَكُمْ إِلَّا أذىً وَ إِنْ يُقَاتِلُوكُمْ يُؤَلُّوْكُمْ الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يُنصِرُونَ (۱۱۱) ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ أَيَّنَ مَا تُقَفُّوا إِلَّا بِحَبْلِ مِنَ اللَّهِ وَ حَبْلٍ مِنَ النَّاسِ وَ بَأُوْ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ يَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ (۱۱۲)

(لَنْ يَضُرُّوَكُمْ إِلَّا أذىً ...) کلمه اذی بطوری که در مفردات القرآن راغب آمده، به معنای هر آن ضرری است که به جانداران برسد- به جان یا به تن آنها و یا به سعادت اخروی یا دنیوی‌شان.

(ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ أَيَّنَ مَا تُقَفُّوا إِلَّا بِحَبْلِ مِنَ اللَّهِ وَ حَبْلٍ مِنَ النَّاسِ)

[مراد از اینکه بر اهل کتاب ذلت زده شده: (ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ)]

کلمه ذلت مصدری است که برای نوع ساخته شده و کلمه ذل بضمه بطوری که راغب گفته، به معنای ذلتی است که از قهر و غلبه ناشی شود، و با کسره ذال، به معنای ذلتی است که از ناحیه تعصب و تکبر ناشی گردد. و معنای عمومی آن (که هم در ذل- بضمه- هست و هم در ذل- بکسره- و هم در بنای نوع- و هم در سایر مشتقات) عبارت است از انکسار و رام شدن در برابر خصم، و در مقابل آن ماده عز است، که به معنای رام نشدن و نپذیرفتن تاثیر طرف مقابل است.

و کلمه تقفوا ماضی مجهول و به معنای وجدوا- یافت شدند است و کلمه حبل به معنای آن سببی است که تمسک به آن باعث مصونیت و حفظ گردد، که البته به عنوان استعاره در مورد هر چیزی که نوعی امنیت و عصمت و مصونیت آورد استعمال می‌شود، نظیر عهد و ذمه و امان دادن که همه اینها را نیز حبل می‌گویند.

و مراد- و خدا داناتر است- این است که ذلت بر آنان مقدر شده و آن چنان ثابت شده که نقش سکه روی فلز، و یا خیمه بر بالای سر انسان ثابت می‌شود. پس ذلت برای آنان نوشته شده و یا به اعتبار کلمه علی برایشان مسلط گشته مگر آنکه به حبل و سببی خدایی چنگ بزنند و یا خود را به دامن نیرومند انسانی بیفکنند.

در این آیه شریفه کلمه حبل تکرار شده (فرموده: چنگ بزنید به حبل از خدا و حبل از مردم) با اینکه می‌توانست بفرماید (إِلَّا بِحَبْلِ مِنَ اللَّهِ وَ حَبْلِ مِنَ النَّاسِ) و این بدان جهت بود که

کلمه حبل وقتی به خدای تعالی منسوب شود، معنایی می‌دهد و وقتی به انسانها نسبت داده شود معنایی دیگر می‌دهد. در اولی (وقتی به خداوند منسوب شود) معنایش قضا و قدر و حکم تکوینی یا تشریعی خدا است و در دومی (وقتی به انسانها نسبت داده شود) به معنای تمسک عملی است.

و مراد از ضرب ذلت بر آنان این است که خدای تعالی حکم تشریعی به ذلت آنان کرده، به دلیل اینکه دنبال ضرب ذلت می‌فرماید: (أَيُّنَ مَا تُقْفُوا)- هر جا که یافت شوند چون معنای ظاهر این جمله این است که مؤمنین هر جا ایشان را دیدند و بر آنان مسلط شدند، چنین و چنان کنند. و این تعبیر با ذلت تشریعی که یکی از آثارش جزیه گرفتن است، مناسبت دارد.

(ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ) و معنای این جمله این است: غضب الهی برای این بود که امروز عصیانگری کردند و از پیش هم بر اعتداء و یاغی‌گریشان استمرار می‌دادند.

لَيْسُوا سَوَاءً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَ هُمْ يَسْجُدُونَ (۱۱۳)

يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ يُأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَ أُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ (۱۱۴)

(لَيْسُوا سَوَاءً) ... (مِنَ الصَّالِحِينَ) کلمه سواء مصدری است که معنای وصف از آن اراده شده، می‌خواهد بفرماید:

اهل کتاب همه مثل هم، و مساوی در وصف و در حکم نیستند، برای اینکه بعضی از آنان امتی هستند قائم به عبادت، و آیات خدا را می‌خوانند و چنین و چنانند، و بعضی دیگر اینطور نیستند.

و از اینجا معلوم می‌شود که جمله: (مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ ...) در مقام تعلیل است، و وجه عدم تساوی اهل کتاب را بیان می‌کند.

[معنای امت قائمه و اشاره به فرق بین سرعت و عجله]

وَمَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ (۱۱۵)

(وَمَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوهُ ...) اینجا منظور از کفر، کفران در مقابل شکر است. می‌فرماید: هر کار خیری که می‌کنند از ناحیه خدای تعالی کفران نمی‌شوند، یعنی خدای تعالی شکرشان را بجا می‌آورد و عمل خیرشان را به ایشان بر می‌گرداند، بدون اینکه آن را ضایع و بی‌نتیجه بگذارد. هم چنان که در جای دیگر فرموده (وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ) و نیز فرموده: (وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلِأَنْفُسِكُمْ) ... (وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ)

صفحه ۶۵ قرآن

(إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَ لَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً وَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۱۱۶))

(إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ ...) از ظاهر وحدت سیاق چنین بر می آید که مراد از این هایی که کافر شدند، طایفه ای دیگر از اهل کتابند، کسانی هستند که دعوت نبوت را نپذیرفته اند و نه تنها نپذیرفته اند بلکه علیه اسلام توطئه هم می کنند و در خاموش کردن نور آن لحظه ای کوتاه نمی آیند و از هیچ کاری فروگذار نیستند.

و چه بسا مفسرین که گفته اند این آیه ناظر به اهل کتاب نیست، بلکه به مشرکین نظر دارد، و در حقیقت توطئه و زمینه چینی است برای داستان احد، که به زودی بدان اشاره می کند. ولی این نظریه با جمله ای که به زودی می آید و می فرماید (و تُوْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ، وَإِذَا لُقُّوكم قَالُوا آمَنَّا ...) نمی سازد، چون مشرکین چنین سابقه ای ندارند که وقتی به مؤمنین رسیدند بگویند ما ایمان آوردیم و وقتی به همفکران خود رسیده باشند، سر انگشتان خود را از شدت خشم گزیده باشند. این وضع با حال یهود تطبیق می کند، و از همین جا روشن می شود که تا اینجا اتصال سیاق آیات به هم نخورده است.

و چه بسا بعضی از مفسرین این گفته را که آیه شریفه مورد بحث، به مشرکین نظر دارد با این گفته که آیه سخن از دورویی می کند جمع کرده و معتقدند که به یهود نظر دارد، و لیکن این نظریه خطا است.

مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتُهُ وَ مَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَ لَكِنْ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۱۱۷)

(مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ...) کلمه صر به معنای سرمای شدید است. و اگر مطلبی را که برایش مثل زده (یعنی انفاق یهودیان را) مقید کرد به قید (در این زندگی دنیا) برای این بوده که بفهماند، آنان از خانه آخرت بریده اند و انفاقشان هیچ ارتباطی به حیات آخرت ندارد. و نیز اگر حرت قوم را مقید کرد، به قید (ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ) برای این بود که ارتباط آن با جمله بعدی که می فرماید (وَ مَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ) به خوبی روشن شود.

[عمل فاسد، اثر فاسد در پی دارد]

و حاصل کلام در این آیه است که انفاق و مخارجی که یهود در این زندگی دنیا می‌کند، با اینکه به این منظور می‌کند که وضع زندگی خود را اصلاح نموده و به مقاصدی که دارد برسد، لیکن به جز بدبختی و شقاوت، بهره‌ای از آن به دست نمی‌آورد، بلکه آنچه را می‌خواهد و دنبال می‌کند، به تباهی می‌کشاند. پیش خود خیال می‌کند سعادت به چنگ آورده ولی آنچه به دست آورده شقاوت است. و مثلش مثل بادی است که در آن سرمای شدیدی باشد و زراعت ستمگران را سیاه کند، و این نیست مگر به خاطر ظلمی که خودشان به خویشان کرده‌اند، چون عمل فاسد به جز اثر فاسد، اثر دیگری نمی‌بخشد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ
الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَ مَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ
تَعْقِلُونَ (۱۱۸)

(يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ ...) در این آیه شریفه، ولیجه (خویشاوند نزدیک) را بطانه (آستر) نامیده و وجهش این است که آستر به پوست بدن نزدیک است. تا رویه (ظاهره) لباس. چون آستر لباس بر باطن انسان اشراف و اطلاع دارد و می‌داند که آدمی در زیر لباس چه پنهان کرده، خویشاوند آدمی هم همین طور است، از بیگانگان به آدمی نزدیکتر و به اسرار آدمی واقف‌تر است. و جمله (لا يَأْلُونَكُمْ) به معنای لا يقصرون فيكم است. یعنی دشمنان از رساندن هیچ شری به شما کوتاهی نمی‌کنند.

و کلمه خبال به معنای شر و فساد است و بهمین جهت است که جنون را خبل هم می‌گویند، چون در جنون، فساد عقل است.

و در جمله (وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ) کلمه ما مصدریه است و معنای جمله را ودوا عنتم می‌سازد، یعنی دوستدار شدت و گرفتاری و ضرر شمایند.

و جمله (قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ) می‌رساند که دشمنی آنان نسبت به شما آن قدر زیاد است که نمی‌توانند پنهان بدارند. بلکه دشمنی باطنیشان در لحن کلامشان اثر گذاشته است. پس در حقیقت در این جمله کنایه‌ای لطیف بکار رفته، و آن گاه بدون اینکه بیان کند، در

دل‌های خود چه چیز پنهان کرده‌اند، فرموده (وَ مَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ) تا اشاره کرده باشد، به اینکه آنچه در سینه دارند، قابل وصف نیست، چون هم متنوع و گوناگون است و هم آن قدر عظیم است که در وصف نمی‌گنجد، و همین مبهم آوردن ما فی صدور هم بزرگ و عظیم بودن را تایید می‌کند.

هَا أَنْتُمْ أَوْلَاءُ تُحِبُّونَهُمْ وَ لَا يُحِبُّونَكُمْ وَ تُوْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَ إِذَا لَقُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَ إِذَا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مُؤْتُوا بَعْضِكُمْ إِنِّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِّذَاتِ الصُّدُورِ (۱۱۹)

(ها أَنْتُمْ أَوْلَاءُ تُحِبُّونَهُمْ ...) ظاهراً کلمه اولاء اسم اشاره و کلمه ها برای هشدار دادن است. و اصل جمله انتم هو‌لاء بوده باشد. و کلمه انتم بین ها و بین اولاء فاصله شده باشد، همانطور که می‌گوئیم: زید هذا و هند هذه کذا و کذا این زید و این هند چنین است و چنان است. (در فارسی هم همین کار را می‌کنیم یعنی به جای اینکه بگوئیم شما همانهایی که چنین و چنان کردید، می‌گوئیم: هان مگر شما آنهایی نبودید که چنین و چنان کردید. مترجم) (وَ تُوْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ) الف و لام در الکتاب برای افاده جنس است، و چنین معنا می‌دهد که شما به همه کتابهای آسمانی که از ناحیه خدا نازل شده ایمان دارید، چه کتاب خودتان و چه کتاب اهل کتاب. اما اهل کتاب به کتاب شما ایمان ندارند.

(وَ إِذَا لَقُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا) یعنی اهل کتاب منافقتند، وقتی شما را می‌بینند می‌گویند ایمان آوردیم.

(وَ إِذَا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ) و چون به خلوت می‌روند، سرانگشت خود را از شدت خشمی که بر شما دارند می‌گزند. و کلمه عض گاز گرفتن با دندان با فشار است. و کلمه انامل جمع انمله است که به معنای نوك انگشتان است. و کلمه غیظ به معنای خشم و کینه است. و عض انامل بر فلان چیز مثلی است که در مورد تاسف و حسرت و رساندن شدت خشم و کینه زده می‌شود.

(قُلْ مُؤْتُوا بِعَيْظِكُمْ ...) این جمله نفرینی است بر آنان در عبارت امر. و اگر اینطور تعبیر کرده، برای این بوده که جمله به ما بعدش که می‌فرماید (إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ) متصل شده، چنین معنا دهد:

بگو، بار الها بخاطر همین کینه‌ای که دارند، مرگشان بده، که تو، به آنچه در سینه‌ها است یعنی در دلها و جانها است دانایی.

إِنْ تَمَسَسْتُمْ حَسَنَةً تَسُوهُمْ وَ إِنْ تُصِيبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا وَ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ (۱۲۰)

(إِنْ تَمَسَسْتُمْ حَسَنَةً تَسُوهُمْ ...) مسائت که مصدر تسوهم است، به معنای بد حالی است، بر خلاف مسرت و سرور که به معنای خوشحالی است.

[اگر مسلمین صبر کنند و تقوا پیشه سازند، از کینه دشمنان ایمن خواهند بود]

و این آیه ما را دلالت می‌کند و به ما می‌گوید: شما مسلمانان اگر صبر کنید و تقوا به خرج دهید از کینه دشمنان ایمن خواهید بود.

مفسرین در معنای کلمه قائمه اختلاف کرده، بعضی گفته‌اند: یعنی ثابت قدم بر امر خدایند. بعضی دیگر گفته‌اند یعنی عادل و معتدلند، به دو طرف افراط و تفریط گرایش ندارند.

و کلمه آناء جمع انی بکسره همزه، و یا بفتحه آن است. بعضی گفته‌اند: جمع کلمه انو است که به معنای وقت است. پس آناء یعنی اوقات.

و مسارعه به معنای مبارزت و ورزیدن و شتافتن است. و این کلمه باب مفاعله از ماده سرعت است.

و ظاهراً سرعت در اصل، وصف حرکت، و عجله وصف متحرك بوده، (بعدها به خود متحرك هم گفته‌اند مسارع، و گرنه در اصل لغت موارد هر يك غير مورد دیگری است.) و کلمه خیرات به معنای مطلق اعمال صالح است- چه عبادت، چه انفاق، چه عدل، چه قضای حاجت و ... و این کلمه بدان جهت که هم جمع است و هم الف و لام بر سر دارد از نظر ادبیات استعراق را می‌رساند. و همانطور که گفتیم شامل همه انحای خیرات می‌شود، و لیکن بیشتر در خیرات مالی اطلاق می‌گردد. همانطور که کلمه خیر بیشتر در مورد مال استعمال می‌شود.

خدای سبحان در این آیه شریفه کلیاتی از صفات پسندیده نیکان از اهل کتاب را بر شمرده، اول ایمان به خدا، دوم امر به معروف و نهی از منکر، سوم مسارعت در کار خیر و چهارم این است که ایشان مردمی صالحند، و به همین جهت همنشینان انبیا و صدیقین و شهداء هستند. چون در آیات شریفه: (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّالِّينَ) ، اهل صراط مستقیم را از کسانی دانسته که بر آنان انعام شده و مورد غضب قرار نگرفته و گمراه نشدند. و در آیه شریفه (فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ ...) فرموده: آنهایی که مورد انعام خدای تعالی قرار گرفته‌اند، با انبیا و صدیقین و شهدا و صالحین هستند و بعضی از مفسرین گفته‌اند:

مراد در این آیه عبد الله بن سلام و اصحاب اویند.